

# ارزش اندیشه در قرآن

## ۲. چگونگی آزادی اندیشه

علیرضا روغنی موفق

### اشاره:

در نوشته پیش، بعد از آنکه به دیدگاه تفریطی کلیسا، در مورد آزادی اندیشه، اشاره نموده و آزار و اذیتها، قتلها و تبعیدهایی که در این رابطه در آن زمان اعمال می‌شد را از نظر گذراندیم. همچنین در مورد استعدادها و گرایشهای بسیاری که بر اثر دیدگاه افراطی متجددین عصر نوزایی، بر یاد رفت، سخن راندیم؛ با بررسی آیه استماع قول، دریافتیم که تا چه اندازه، اسلام و قرآن به اصل فکر و اندیشه، اهمیت داده، افراد مختلف را به این اصل، قرا می‌خواند و به عنوان یک دین جامع که رفع تمام نیازهای درونی بشر را از وظایف جدانشدنی خود می‌داند، چگونه با آزادی این امر، یا دیدی واقع‌بینانه و دور از هرگونه جمود و تنگ‌نظری، برخورد می‌نماید. این مکتب متعالی، در این رابطه، نه تنها چنین آزادی را جایز می‌داند، بلکه اصول و پایه‌های اعتقاد پیروان خود را بر آن بنا کرده و ایمان و پایبندی هیچ‌کس را - جز در این راه که همان حریت و عدم وابستگی به تقلید و تعصبات بیجا باشند - مورد قبول نمی‌داند.

پیش درآمد:

در این مقاله، بر آن هستیم تا بعد از اثبات اصل (آزادی در تفکر)، چگونگی طرح این آزادی را در اسلام پی بگیریم. آیا این آزادی، به معنای همان لاقیدی است که در افکار غرب، مطرح است تا همانند آنجا، شاهد فنا و اضمحلال گرایشات عالی انسانی شویم یا اینکه به نوعی قید و انحصار، در دامنه افکار و آزادی آن، معتقد شویم و آن را وجه امتیاز این دو بدانیم؟ ما باید واقعاً بفهمیم که اولاً نظر اسلام، تا چه اندازه با نظر غرب، فرق می‌کند و ثانیاً این فرق، به چه نحو است؟ و آیا باید آن را از باب سعه و ضیق دانست یا مطلب را در جای دیگری جستجو نمود؟

در ابتدا، قبل از ورود به اصل بحث، به تعریف و تقسیم فکر می‌پردازیم و نظر اسلام را درباره انواع آن، جستجو می‌کنیم و سپس چگونگی و نحوه ارتباط اسلام و اندیشه و آزادی آن را بررسی می‌کنیم. امری که در اینجا لازم به ذکر است، آن که دو مسأله مهم، باید در این ارتباط، رعایت گردد: اولاً لزوم اصل ارتباط است؛ وقتی که مکتب وحی، در کوچکترین امری از امور شخصی فرد فرد جامعه، خود را صاحب رأی می‌داند، چگونه می‌تواند خود را از سرنوشت‌سازترین مسأله بشر، جدا سازد و او را در امر سعادت و شقاوت، رها نماید. ثانیاً نقش خود انسان و اختیار اوست که باید در تمامی مراحل این ارتباط رعایت گردد و او همواره در تمامی مراتب، باید موجودی انتخابگر و مختار، باقی بماند. ما با ارائه اصل انضباط که مورد پذیرش همه مدعیان آزاداندیشی و روشن‌نگری است، در صدد بیان این ارتباط برآمدیم و آزاداندیشی را در پرتو این ارتباط، بیان نمودیم.

قبل از ورود به بحث، توجه به چند نکته لازم است:

۱. در این مقاله، آنچه مورد بحث و نظر است، آزادی فکر و اندیشه می‌باشد و این بحث، با آزادی عقیده و بیان و... متفاوت بوده و مجال دیگری را برای بررسی می‌طلبد. امیدوارم خواننده عزیز، با دقت در این نکته، از برداشتهای ناصواب، مصون بماند.

۲. در اینجا، از اندیشه‌ای سخن می‌گوییم که در علوم انسانی و مباحث فلسفی از آن بحث می‌شود؛ فکری که در تصمیم‌گیریهای بشر در زندگی، مؤثر است و چگونگی حیات او را رقم می‌زند و یا لاقلاً به نحوی، در سرنوشت او تأثیر دارد. بنابراین، فکری که در علوم تجربی، صنعت، ریاضیات و... تنها، برای بهبود زندگی و معیشت، به کار گرفته می‌شود، از محل بحث، خارج است.

## بخش اول: اندیشه‌های تأیید شده، در اسلام

### تعریف فکر

تعریف درست که در اصطلاح منطق، بدان تعریف جامع و مانع گویند، در شروع هر بحثی، از جایگاه ارزشمندی برخوردار است. هر چند که خیلی از مؤلفان، مخصوصاً پژوهشگران متقدم، بیش از اندازه، بدان می‌پرداختند، اما اصل توجه بدان، چنان حائز اهمیت است که نمی‌توان بدون در نظر گرفتن و بیان آن، هیچ مسأله‌ای را برای بحث و پژوهش، مطرح ساخت؛ چرا که این، تعریف درست و صحیح است که بسیاری از اختلافات و مناقشات را به بحثهای لفظی تبدیل می‌کند و حیطة بحثها و پژوهشها را روشن می‌سازد و در تعمیق و هرچه بهتر فهمیدن موضوع و مقصود، خواننده و حتی نگارنده را یاری می‌کند. لذا سزاوار است، قبل از پرداختن به هر عنوان و مسأله‌ای، در صدد ارائه تعریفی صحیح از فکر، برآییم و همچنین صحت آن را در متون روایی و قرآنی، مورد دقت قرار دهیم.

شاید، بهترین جمله‌ای که بتوان در تعریف موضوع محل بحث گفت، این است که:

فکر، یک نوع حرکت و انتقال ذهنی است، که از مجهولات، بسوی معلومات، انجام

می‌پذیرد<sup>۱</sup>. تفکر، نوعی تلاش است که از ناحیه قوه درونی انسان، بخاطر استعداد نهفته و ذاتی او، صورت می‌پذیرد و بواسطه آن، ذهن، حرکتی را بسوی کشف معلومات، آغاز نموده و از سکون و جمود، رهایی می‌یابد<sup>۲</sup>. این تلاش و حرکت، تنها چیزی است که از واژه فکر، می‌فهمیم و دیگر امور مربوط بدان، از قبیل چگونگیهای متعلق و ویژگیهای مقصد و دیگر چیزها، در هاله‌ای از ابهام، قرار دارد و نمی‌توان از مطلق فکر، در مورد آنها چیزی به دست آورد.

بدین سبب، افراد برجسته‌ای را که ذهن خود را در مسائل مهم فلسفی، به جولان و تحرک، وامی‌دارند، به فکر و اندیشیدن، منسوب می‌کنیم، همان‌گونه که این انتساب را به طفلی که خانه خود را گم کرده و مبهوت، بر سر دوراهی ایستاده است، روا می‌دانیم. هر دو فکر می‌کنند؛ یکی به معلومی دشوارتر و یکی به منتهایی سهلتر. همچنین یکی به مقصدی زیبا و چاره‌ساز و یکی به امری زشت و ناپسند. یکی به مقصد می‌رسد و یکی هم تا مدت‌ها در مسأله‌ای ساده، درمی‌ماند ... همه این تمایزات، گرچه عمیقند و گرچه موجب تحت‌الشعاع قرار گرفتن شباهتها می‌شوند، اما با وجود همه این مسائل، نمی‌توان، نام فکر و اندیشه را از همه این مصادیق، سلب نمود؛ چراکه همه این افراد، تحت آن تعریف قرار دارند و در همه آنها حرکت و انتقال ذهنی برای کشف مجهولات، وجود دارد.

همان‌طور که از گفته علامه در تفسیر ایشان برمی‌آید و توضیحی که ایشان در ذیل فکر می‌دهند و همان‌گونه که از لسان مفسرین، در ذیل آیاتی که در آن، از فکر و اندیشه، ذکر به عمل آمده، برداشت می‌شود، هیچ دگرگونی معنوی در این واژه که در روایات و آیات از آن سخن رفته است، از معنای لغوی و عرفی آن مشاهده نمی‌شود و هیچ قرینه‌ای که دال بر عدول معنای مصطلح مشهور از معنای فکر باشد، ارائه نگردیده است؛ بنابراین، تعریفی که از این واژه ارائه گردید، تنها،

۱. محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۴۸

۲. محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۲۳

مختص معنای عرفی نیست، بلکه شامل فکری که در متون مذهبی مطرح است نیز می‌شود.

شایان ذکر است که گاه، مشاهده می‌شود که بعضی، واژه عقل را که بسیاری از آیات و روایات، در مورد آن آمده است، با واژه فکر و اندیشه، یکی دانسته و به سبب شباهت آن دو، آنها را مترادف تلقی نموده‌اند. در اینجا باید گفت که چنین برداشتی، کاملاً نادرست و غلط است؛ چراکه، این دو اصطلاح، چه از لحاظ لغت و معنی و چه از حیث شرع و متون روایی، تفاوت محتوایی و ریشه‌ای داشته، در زبان روایات، از جایگاه کاملاً متفاوتی برخوردار است.

## فکر و اقسام آن

فکر را از دو لحاظ می‌توان در نظر گرفت:

### الف) فکر مطلق و لابلشرط

در این نوع فکر، ما تنها، حرکت و جولان ذهن را مدنظر قرار می‌دهیم که عاری از هرگونه اضافه‌ای است؛ یعنی، اگر به محتوای آن بنگریم، فقط به تعریف یادشده - که همانا حرکت ذهن از معلومات و داشته‌ها، به سمت کشف حقایق است - دست می‌یابیم.

مسئلاً، دین مبین، در مورد این نوع فکر، نظر مند است، اما بحث ما مربوط به این نوع از فکر نیست، چرا که بحث ما، نظر مکتب، در مورد آزادی اندیشه انسانهاست و این اندیشه‌ها که جزء مصادیق آن امر کلّی، محسوب می‌گردد، خالی از اضافات و ملحقات نیست؛ بنابراین، بهتر است بحث را روی اندیشه‌هایی متمرکز کنیم که وجود آنها در خارج، بوده و محل نظر و موضوع کلام ماست، نه آنکه با مطرح ساختن چنین امری، موجب پراکندگی سخن گردیم.

از فکر مطلق که بگذریم، به فکری خواهیم رسید که در کنارش، ملحقات و اضافات بسیاری وجود دارد. غایتها و اهداف و زشت و زیبا، روشها و داشته‌های درست و غلط و... به‌تنهایی و با همدیگر، فکر را تحت اراده و تسلط خود می‌گیرند و سپس در سایه همین امور، به فکر، نمودی خارجی و عینی می‌دهند که با کمی تأمل می‌توان دریافت، چگونه این اضافات می‌توانند در مطلوبیت این امر کلی، دخیل و سرنوشت‌ساز بوده، در ثمربخشی آن، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد.

همانطور که هر فردی، با عقل سلیم و بدون غرض خود، براحتی می‌پذیرد که در مورد هر فکری که از هر شخص و برای هر هدفی سرزده باشد، نمی‌توان یک نظر کلی داد و همه آنها را در کنار هم قرار داد و همان‌گونه که با کمی اضافات، می‌توان نوعی فرق را در مطلوبیت فکر یک مخترع و مکتشف که برای نجات انسانها، گام برمی‌دارد، با فکر یک جنایتکاری رحمی که تأملات خود را صرف نابودی نوع بشر، معطوف می‌نماید، منظور نمود، به همین ترتیب، می‌توان نظر اسلام و شارع مقدس را که رئیس عقلا و اشرف عاقلان است را حدس زد.

اسلام، وقتی نقش ملحقات فکر را - از قبیل اهداف، اغراض، شخص، چگونگی استفاده و...- در مطلوبیت آن، مؤثر می‌بیند و مشاهده می‌کند که چگونه قدرت اینها در حدی است که در جهت‌دهی و ثمربخشی آن، نقش بسزایی دارد، خود را موظف می‌بیند که نظری مطلق و کلی، در این مورد نداده و توجه خود را بجای جوهره و امور مشترک در این‌گونه تفکرها به سمت ملحقات، معطوف کرده و بر طبق آنها، نظری نسبی و مشروط دهد؛ بنابراین، همان‌طور که گذشت، با رجوع به عقل و همچنین با نظری گذرا در تاریخ و چگونگی احوال امم گذشته و اوضاع کنونی ملت‌ها، در چگونگی استفاده از افکار و اندیشه‌های خود، خواهیم یافت که نگرش تردیدآمیز و نسبی قرآن به فکر، آمیخته با مسائل و امور دیگر، یک نگرش منحصر نیوده و توجیه عقلانی آن براحتی قابل درک است.

## فکر مقید و تقسیمات آن

قیودی که فکر را سمت و سو داده و در قضاوت مکتب، نسبت بدان مؤثر و تعیین‌کننده است و به نظر می‌رسد که بر اساس آنها افکار، مورد مدح و ذم قرار می‌گیرند را در ابتدا، به سه بخش، می‌توان تقسیم نمود:

### ۱. اهداف

بسیاری از افکار، در کلام وحی و روایات، برای آن تأیید شده‌اند که به مقصد درستی دست یافته‌اند و به حقیقت و سرمنزل مقصود رسیده‌اند و از این جهت، مورد تکریم و احترام واقع شدند:

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَتَعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ  
الْاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بٰطِلًا سُبْحٰنَكَ قَبْلَنَا عَذَابُ النَّارِ ۱

همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند؛ (و می‌گویند): بار الها اینها را بیهوده نیافریده‌ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه‌دار.

هرچند که ممکن است، علت مدح الهی در مورد این بندگان، از جهات مختلف باشد، اما مسلماً، قسمتی از این مدح برای آن بود که ساحت خلقت را از بیهودگی و پوچی، مبرا دانستند و فکر و اندیشه‌شان به چنین مقصد منیعی دست یافت.

از سوی دیگر، می‌بینیم، کسانی که فهم و ادراک خویش را به سمتی سوق دادند که به مقصدی بدون سود و زیان، رسیدند، مورد ذم و سرزنش الهی قرار گرفتند:

... فیتعلمون منهما ما يفترقون به بين المرء وزوجه ... ویتعلمون ما یضرونهم و لا ینفقهم و لقد علموا لمن اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق و كبس ما شروا به أنفسهم لو كانوا یعلمون<sup>۱</sup>

آنها از آن دو فرشته، مطالبی را می‌آموختند که بتوانند به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند... آنها چیزهایی را فرا می‌گرفتند که به آنان زیان می‌رسانید و نفعی نمی‌داد و مسلماً می‌دانستند که هرکسی خریدار این‌گونه متاع باشد در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن می‌فروختند، اگر می‌دانستند.

در این آیه نیز، لاقلاً، قسمتی از مذمت حق تعالی، برای آن بوده است که چرا از فکری که می‌توان با آن، به مقاصد متعالی رسید، برای یادگیری علمی استفاده شود که با آن موجبات اذیت و آزار مردم فراهم گردد و با آن به هدفهایی دست پیدا کرد که موجبات عذاب و دوری از رحمت حق، فراهم آید؟ و چون اندیشه‌ها، به هدف نادرستی رسیدند - که همان علم بی‌فایده و زیان‌آور است - نه تنها صاحبان خویش را هدایت نکرده و سود نرسانند، بلکه آنها را به وادی هلاکت و نابودی کشانند.

## ۲. اشخاص

همچنین، در لسان روایات، بعضی از افکار، از آن حیث مورد تکریم قرار می‌گیرند که از صفای باطن و قلوب پاکی نشأت گرفته‌اند. افراد برجسته‌ای که در جهان اسلام به پاکی و نزهت، معروف بودند اندیشه‌هایشان نیز، مورد احترام واقع شده است:

قال الصادق عليه السلام: «كان أكثر عبادة أبي ذر رحمة الله عليه التفكير والاعتبار»<sup>۲</sup>  
 امام صادق عليه السلام می‌فرمایند: تفکر و اندیشه بیشترین مقدار عبادت ابودر را تشکیل می‌داد.



همانگونه که افرادی مانند ابوذر، با آن طیب نفس خود، موجبات اندیشه‌ای ثمربخش در مورد تأیید را فراهم می‌آورند، عده‌ای نیز هستند که دل‌های ظلمانی خود را، ظرف افکار پلید و کثیف قرار می‌دهند. زشتی سیرت و پلیدی نفس آنها، به حدی است که زیباترین چیزها، وقتی در معرض چنین محیطی قرار گیرد به بدترین امور، تبدیل می‌گردد. نعمت فکر و اندیشه نیز از این امر مستثنا نیست. آنها از فکرهايشان به بدترین نحو ممکن استفاده می‌کنند و آن را وسیله فریب و خدعه، قرار می‌دهند. ولید بن مغیره، نمونه بارز چنین اشخاصی است که از اندیشه خود برای انحراف افکار عمومی بر علیه پیامبر اسلام ﷺ استفاده نمود و او را ساحر خواند:

إِنَّهُ فَكْرٌ وَ تَدْرُ فَقِيلَ كَيْفَ تَدْرُ ... فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتُوا  
و اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت مرگ بر او باد چگونه مطلب را آماده کرد!  
سرانجام گفت: این (قرآن) جز سحری همچون سحرهای پیشینیان نیست.

### ۳. روش و بستر فکر

#### الف) بستر مناسب:

قسمت دیگری از تأکیدات مکتب، بر روی فکری است که در مسیری درست، به کار رفته باشد و شیوه‌ای مناسب و صحیح در هنگام استفاده و به کارگیری، از آن ملاحظه گردد. استفاده درست و بجا از موضوعات مفید و ثمربخش، از جمله مسائلی است که می‌تواند نقش مؤثری در ارائه مسیر درست و بستر مناسب برای فکر و اندیشه، محسوب گردد.

در قرآن - غالباً - هر جا که سخن از فکر و اندیشه است، این نکته که باید از آن، در مسیر و روشی سودمند استفاده نمود نیز، تأکید شده است، تا انسانها زندگی خویش

را بر طبق اندیشه‌ای روشمند، بینشی استوار و نظام اعتقادی متین، رقم زنند، نه آنکه با بستن افکار خود، کورکورانه، از نیاکان و یا اطرافیان، تقلید نمایند؛ هرچند که بازگشت تقلید آنها به تعصّب دینی منجر گردد و التزام به آن بسیار قوی و پرمایه باشد.

در قرآن کریم، در این رابطه، آیات زیادی است که بستر و شیوه درست تفکر را به انسانها، معرفی می‌کند. از جمله بسترهای مناسب، برای فکر، تأمل، در آفاق و انفس می‌باشد که بر طبق آن، انسانها در نظام آفرینش و اندرون خویش، به حقیقتهای پنهان و آشکار، پی خواهند برد:

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ<sup>۱</sup>  
 آیا آنان با خود نیندیشیدند که خداوند، آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز بحق و برای زمان معینی نیافریده است؟ ولی بسیاری از مردم (رستاخیز) و پروردگارشان را منکرند.

هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الشَّجَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَيُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ الْمَاءَ الَّذِي تَحْتَهُ الْحَيَاةُ كُلُّ شَيْءٍ حَيٍّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ<sup>۲</sup>  
 او کسی است که زمین را گسترد و در آن کوهها و نهلهایی قرار داد و در آن از تمام میوه‌ها دو جفت آفرید؛ (پرده سیاه) شب را بر روز می‌پوشاند؛ در اینها آیاتی است برای گروهی که تفکر می‌کنند.

سَرَّيْهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَسِيِّرَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...<sup>۳</sup>  
 به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است؛ آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است؟!

وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ فِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ<sup>۴</sup>

در زمین آیاتی برای جویندگان یقین است و در وجود خود شما (نیز آیاتی است)؛ آیا نمی‌بینید؟

با نظر در روایات، همان‌طور که در آیات، مشاهده کردیم، هم تأمل و تفکر در جهان طبیعت، مورد عنایت قرار گرفته و هم به اندیشیدن در خویشتن و احوال و نیازهای درونی انسان، توصیه شده است و هر دو را راههایی برای یافتن حقیقت، معرفی کرده است. در توصیه‌هایی که از طرف امام صادق علیه السلام به مفضل شده - که به نام توحید مفضل نام گرفته است - می‌بینیم که چگونه امام علیه السلام، مخاطب خود را به تأمل و تفکر در شگفتیهای آفرینش و نظری ژرف، در طبیعت و امور جهان، فرامی‌خواند و این توصیه‌ها را با کلمه امر «فکر» شروع می‌کند؛ گویا امام می‌خواهند، از این کلمه، برای رسیدن به آنچه در پی بیان آن هستند استفاده کنند و آنچنان آن را تکرار می‌کنند که محبب، محبوب خود را می‌خواند و دوست دارد هرچه بیشتر نام دلدار خویش را به زبان بیاورد:

فَكِّرْ يَا مَفْضِلَ فِي أَعْضَاءِ الْبَدَنِ أَجْمَعِ، فَكِّرْ يَا مَفْضِلَ فِي طُلُوعِ الشَّمْسِ وَغُرُوبِهَا،  
فَكِّرْ يَا مَفْضِلَ فِي مَقَادِيرِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ.<sup>۱</sup>  
فکر کن ای مفضل در تمام عضوهای بدن، در طلوع و غروب خورشید فکر کن،  
در اندازه‌های شب و روز تفکر نما.

در حدیث دیگری، می‌بینیم که چگونه لقمان به فرزند خویش، می‌آموزد که در نفس خویش، تأمل کند و در نیازهای روحی و جسمی خویش، به فکر بنشیند و از این راه به مرگ و رستاخیز که از بزرگترین معضلات فکری بشر محسوب می‌شود، دست یابد:

عن أبي جعفر صلوات الله عليه قال: كان فيما وعظ به لقمان عليه السلام ابنه أن قال: يا بني

إن تك في شك من الموتِ فارفع عن نفسك التَّوْمَ ولن تستطيع ذلك، و إن كنت في شك من البعثِ فارفع عن نفسك الانتباه و لن تستطيع ذلك، فانك اذا فكَّرت في هذا عَلِمْتَ أَنَّ نَفْسَكَ بيدِ غيرِكَ و إنما التَّوْمُ بمنزلة الموت و إنما اليقظة بعد التَّوْمِ بمنزلة البعث بعد الموت<sup>۱</sup>.

امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید که لقمان چنین به پسرش سفارش کرده است: ای پسرم اگر در مسأله مرگ و چگونگی آن تردید داری پس ببین که آیا می‌توانی هیچگاه نخوابی، مسلماً هیچوقت نخوابی توانست. اگر در مورد رستاخیز و برخاستن مردگان از قبرهایشان در شک و تردید بسر می‌بری باز ببین آیا می‌توانی بعد از خواب دیگر بیدار نشوی که البته هیچوقت قدرت بر چنین کاری نداری. ای پسرم وقتی در اینها فکر کردی خواهی فهمید که وجودت و نفست بدست دیگریست و در خواهی یافت که خواب و بیداری همانند مرگ و رستاخیز و حشر است. (با تأمل در نیاز تو به خواب و بیداری به سر مرگ و حشر آگاه خواهی شد).

همان‌طور که از منابع به دست می‌آید و بطور اجمالی، بدان اشاره شد، بستر صحیح فکر، به ما نشان داده شده است و همان‌طور که در کلمات بزرگان به چشم می‌خورد، این بستر به دو شاخه بزرگ «آفاق» و «انفس» تقسیم می‌گردد که هر دوی آنها، تبیین‌گر روشهای درست فکر و اندیشه انسانها، در راه وصول به حقیقتها محسوب می‌گردد. اما آنچه لازم است در اینجا بدان اشاره شود آن است که در طریق انفسی، نوعی برتری، نسبت به طریق آفاقی، مشاهده می‌شود؛ بنابراین، انسانها، برای شناخت و تأمل در درون خویش، بهتر و مطمئن‌تر، به مقصود و مطلوب خود می‌رسند.

ما، در اینجا، برای رعایت اختصار، از ذکر دلیل، خودداری نموده و برای شاهد، به قول صاحب تفسیر المیزان بسنده می‌کنیم. مرحوم علامه، بعد از ذکر دلیل برتری طریق نفس، می‌فرماید:

از آنچه گذشت چنین بدست آمد که سیر و نظر در آیات انفسی نفیس تر و پرارزتر از سیر آفاقی است و تنها و تنها سیر انفسی است که نتیجه‌اش معرفت حقیقی و حقیقت معرفت است و این معنا با فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در روایت مورد بحث که فرمود: معرفت به نفس نافعتر از معرفت آفاقی است،<sup>۱</sup> منافات ندارد... برای این بود که عامه مردم سطح فکرشان آن اندازه بالا نیست که بتوانند این معنای دقیق را درک کنند.<sup>۲</sup>

بنابراین، با توجه به این حقیقت که راه نفس، راهی مهمتر و ثمربخش تر است، بر آن شدیم که محور بحثهای خود را در این راه، همان سیر انفسی، قرار داده و در مورد آن، بیشتر به بحث بنشینیم.

#### ب) بسترهای نامناسب فکر:

در تعالیم اسلام، در کنار تبیین روشهای مناسب، از به کارگیری فکر، در بعضی از بسترها، منع شده‌ایم. این ممنوعیت، در هر موردی، علت خاص خود را دارد. یکی از این دلایل، ضعف و محدودیت گستره فکری بشر می‌باشد که در مکتب، به انسانها توصیه شده در محدوده‌ای که می‌توان از نیروی فکر استفاده نمود، به کنکاش و تلاش پردازند و این ضعف، تنها مختص به ذهن نیست، بلکه قوای ادراکی دیگر، همانند چشم و گوش نیز نمی‌توانند تمام نورها و اصوات موجود را تشخیص دهند. اسلام، اموری را که به هیچ وجه تعلق و ارتباطی با ماده و جهان اجسام ندارد، محل مناسبی، برای بررسیهای فکری نمی‌داند و ذهن انسانها را که تنها، در امور مادی و یا اموری که به نحوی با آن در ارتباط است، از تفکر در ذات حق و نظایر آن، مثل چگونگی مجردات و... برحذر داشته است؛ چرا که فکر جوّال انسانها، اگر در خود، توانایی و قدرت دستیابی به امری را نیافت، عاجزانه، توقف را اختیار نمی‌کند، بلکه جسورانه، در پی جبران عجز خویش بر می‌آید؛ به این ترتیب

۱. غررالحکم خوانساری، ج ۲، ص ۲۵.

۲. علامه طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۲۵۴.

که ابتدا، آن را در اموری که تواناییِ نظردهی، در مورد آنها را دارد - مثل امور مادی و جسمانی - داخل می‌کند و در قدم بعدی، نظرات خود را در آن شیء متوهم و ساختگی، ابراز می‌دارد و شاید از همین جا باشد که قرآن، بر عدم مثل و مانند خداوند، تأکید می‌کند. «...لیس کمثله شیء...»<sup>۱</sup> (هیچ چیز همانند او نیست). تا انسانها، در ازای عجز خود از دسترسی به کنه حق، متکبران، به تشبیه و تمثیل رو نبرند، بلکه به ناتوانی خویش اعتراف نمایند. چه بسا، ایجاد توهمات ساختگی و استفاده از تشبیه و تمثیل، انسانها را به ورطه‌های گمراهی و انحراف، فرو ببرد که در روایات، به سبب چنین نتایجی، از تأمل و اندیشیدن در ذات حق - جل و علا - نهی شده‌ایم:

قال علی علیه السلام: «من تفکر فی ذات الله سبحانه أَلحد»<sup>۲</sup>.  
کسی که در ذات و حقیقت خداوند فکر کند کافر و ملحد خواهد شد.

علت دیگری که برای چنین ممنوعیتهایی می‌توان تصور نمود، عوارض جانبی است که در اثر تفکر در بعضی امور، برای انسان، حاصل می‌شود. در بعضی روشها، انسان، نه تنها گامی به سوی حقیقت و کشف آن، نمی‌یابد، بلکه ضلالت و گمراهی خویش را فراهم می‌آورد. در اسلام، اندیشیدن در چگونگی نیل به مطامع دنیوی، فریفتن هموعان، ظلم و غارت حقوق انسانها و عصیان در برابر خالق، از شیوه‌های نابجای به‌کارگیری این استعداد درونی، به شمار می‌آید:

قال علی علیه السلام: «من کثر فکرة فی المعاصی دعتة إلیها»<sup>۳</sup>.  
کسی که در نافرمانی خداوند بسیار فکر کند بسوی آنها کشیده می‌شود.

۱. شوری / ۱۱

۲. فورا الحکم، حدیث ۱۲۰۰۳، (به نقل از میزان الحکمه)

۳. همان، حدیث ۱۵۹۲۸

نافرمانی خداوند، شامل بسیاری از ظلمهایی است که در حق خداوند و مخلوقات او انجام می‌شود و ما از اندیشیدن در چنین ظلمها و معاصی، منع شده‌ایم. در جای دیگر، حضرت ﷺ ما را از تأمل در اموری که سبب دوری از حقیقت می‌شود، باز می‌دارد.

قال علی رضی الله عنه: «من کثر فکرة فی اللذات غلبت علیها»<sup>۱</sup>.  
کسی که در لذات دنیوی بسیار فکر کند آن لذات بر او چیره خواهند شد.

چراکه لذتها، ضمن آنکه هیچ نقشی در کشف حقایق ندارند، بنابر خاصیتی که دارند، اندیشه‌ها را به خود، مشغول داشته، آنها را از حرکت به سوی مقصد، باز می‌دارد.

در پایان، دو نکته، به نظر می‌رسد که نکته اول، در مورد بخش پایانی این فصل؛ یعنی، بسترهای نامناسب فکر و ممنوعیتهایی است که در اسلام برای فکر، در نظر گرفته شده و نکته دوم، در مورد روشمندی فکر؛ یعنی، قسمت سوم فکر مقید می‌باشد که به اختصار، آنها را بیان می‌کنیم:

**نکته اول:** نظر مکتب به تفکر<sup>۲</sup>، یک نظر آلی است

مطلب مهمی که از بعضی ممنوعیتهایی که اسلام در مورد تفکر، ابراز داشته است، می‌توان فهمید، این است که اولاً، در هیچ موردی، فکر - بما هو فکر - که وسیله‌ای برای کشف مجهولات و حقایق نیافتده است، محدود نشده است؛ بطوری که از کشف و نیل به بعضی از اهداف مطلوب خود، باز بماند، بلکه همگی آن ممنوعیتهای، از آن باب بوده است که فکر، زمینه جولان و تلاش خود را به سمت

۱. همان، حدیث ۱۵۹۲۹

۲. مقصود از تفکر مورد بحث در اینجا همان‌طور که گذشت، تفکر مطلق و لایشرط نیست، بلکه تفکری است که با مقیدات مختلف، همراه بوده و وجود خارجی دارد. سخن در مصادیق انکار و نکرهای موجود در خارج است.

مقصد حقیقی خود، پیدا کند و از اموری که او را از این حرکت باز می‌دارد و مخالف حرکت، محسوب می‌شود، دوری کند.

ثانیاً، نظر اسلام به تفکر، یک نظر غایی و ذاتی نیست، بلکه نظری آلی می‌باشد؛ به این معنی که فکر، فقط برای رساندن، و آزادی آن، تنها برای بهتر رسیدن، ارزش و اهمیت دارد؛ وگرنه برای فکری که انسان را به مقصدی ارزشمند نرساند - حتی موجب گمراهی و انحراف او را فراهم نماید- یا برای حریت و آزادی آن، چه قیمتی را می‌توان در نظر گرفت؟ واقعاً افرادی که نه به حقیقت و واقع دست یافتند و نه به سمت دستیابی بدان در حرکت هستند، از چه جزئی از این نعمت بزرگ، بهره‌مند شده‌اند و به چه آزادی افتخار می‌کنند؟ بدبختی خیلی‌ها این است که آزادی اندیشه را تنها، برای افتخار و فخرفروشی برمی‌گزینند، در حالی که چگونگی استفاده از آن را از یاد برده‌اند. به راستی، اگر این حریت در انتخاب و تصمیم، برای رسیدن به مقصد و وصول به حقیقت نباشد، به خودی خود، چه ارزشی جز مباهاتهای بیهوده‌ای که در جهان امروز، ترجیح‌بند شعرهای بدون قافیۀ آنها شده است، می‌تواند داشته باشد؟ روز به روز فساد و بی‌بندوباری امنیت و حیثیت آنها را به باد می‌دهد. در به بارنشستن اندیشه‌های آنان، همین بس که بسیاری از آنها، حتی توان به پایان رساندن عمر خود را در این دنیا ندارند و در برگزیده‌ترین جامعه آنها، در هر ۴ دقیقه، فردی، اقدام به خودکشی می‌کند؛ آتوقت، از روشنی فکر و آزادی اندیشه دم می‌زنند و جاهلانه و یا عوام‌فریبانه، تصور می‌کنند، به هدفی بزرگ دست یافته‌اند.

قرآن کریم، چه زیبا گفته است:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا، الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ

۱. بنابر آخرین آماری که از کشور فرانسه در مورد شمار افرادی که اقدام به خودکشی می‌کنند، گرفته شده است.



يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صِنْعًا<sup>۱</sup>  
بگو آیا به شما خبر دهم که زیانکارترین (مردم) در کارها چه کسانی هستند؟ آنها  
که تلاشهایشان در زندگی گم (و نابود) شده و با این حال، می‌پندارند کار نیک  
انجام می‌دهند.

اسلام می‌گوید: ای انسان، تفکر و آزادی آن، باید در خدمت تو باشد، نه تو در  
خدمت آن، باید کلید رستنها و رهاییهای تو باشد، برو با این کلید، درهای بسته را باز  
کن، قفل‌های جهل را بگشا و راه حقیقت را بر خود هموار نما؛ اما اگر این کلید، برای  
بستن درها و زنجیرکردن خودت باشد، ارزشی ندارد. اگر برای از کف دادن مقصد و  
مطلوب حقیقی تو باشد، به پسیزی نمی‌ارزد.  
سارتر در کتاب خود می‌گوید:

قول به آزادی بشر مستلزم این است که افراد بشر ملعبهٔ خدایان یا هر قوهٔ دیگر  
ماسوای خود نیستند بلکه آزادی مطلق دارند و «رها» و مستقل و «غیرمتعلق» و  
غیرمرتبطند و خلاصه به حال خویشند.<sup>۲</sup>

آنچه، من از این جمله می‌فهمم، این است که او معتقد است وجود خداوند  
- چه حقیقت باشد و چه کذب - من کاری بدان ندارم؛ من اصلاً دوست ندارم در  
مورد آن فکر کنم و بدان بیندیشم، فقط مقصد و هدفم، آزادی در اندیشه است. آیا  
این گفته، غیر از دکور بودن آزادی و مباهات بیهوده‌ای است که از آن سخن گفتیم؟  
مثل آن بیچاره‌ای که در خانهٔ خود، سگه‌های زَرش را انباشته است و شبها، از  
گرسنگی می‌نالند؛ اما به تعداد سگه‌هایش افتخار می‌کند؛ غافل از آن که سگه‌ها را  
برای آن ضرب کرده‌اند تا او گرسنه نماند، نه اینکه وسیلهٔ فخرفروشی وی باشد.  
به‌راستی، آیا می‌شود از آزادی اندیشه، برای بستن اندیشه استفاده نمود؟ از

۱. کهف/ ۱۰۳-۱۰۴

۲. سارتر، مگسها، ص ۶۵ (به نقل از شناخت اسلام، ص ۶۴)

صحبت‌های گذشته، شاید بتوانیم، امکان آن را حدس بزنیم.

### نکته دوم: روشمندی وجه مشترک افکار صائب

با دقت در سه مورد: شخص، هدف و روش، که وجوه تأیید فکر مقید و بشرط شیء، محسوب می‌شوند، خواهیم دید که روشمندی و اتخاذ شیوه درست، در دو قسمت پیش نیز به چشم می‌خورد؛ زیرا، هم کسانی که دارای افکار صائبی هستند و بواسطه طهارت روح و طینت پاکشان، ذهنیت و اندیشه‌هایشان، مورد تأیید است و هم آن اشخاصی که به هدف درستی دست یافته‌اند و قله‌های حقیقت را فتح نموده‌اند، در این که روش صحیحی را برای تأملات خویش برگزیده‌اند، مشترکند. چرا که احدی نمی‌تواند به حقیقت و هدفی ارزشمند دست یابد، بجز اینکه، راهی درست را برای رسیدن به آن، انتخاب نموده باشد و هیچ اندیشمند صالحی را نمی‌توان یافت که در عین صلاحیت، بیراهه را برای گام نهادن برگزیند. بنابراین، شاید بتوان گفت: تمام فکری‌هایی که لباس ارزشمند تأیید الهی را پوشیده‌اند، یک وجه مشترک در آنها وجود دارد و آن، به‌کارگیری فکر، در روش و بستر صحیح می‌باشد و این مطلب، دلیلی است بر این مدعا که تأکید قرآنی، بر داشتن شیوه درست، یک توصیه اصیل و بنیادین، برای هر فکر و تلاش ذهنی می‌باشد، نه یک امر نمادین بدل‌پذیری که بتوان چیز دیگری را جایگزین آن نمود.

### بخش دوم: ضابطه‌مندی فکر، در اسلام

مطلب دیگری که علاوه بر نکات قبلی، می‌توان از ردها و تأییدهای آیات و روایات، در مورد فکر، بدست آورد و لازم دانستم در قالب بخش مستقلی آن را مطرح کنم، این است که اسلام، به آزادی افکار، به معنای یک فکر یله و رها که از هر نظم و انضباطی عاری باشد، نمی‌نگرد؛ به عبارت دیگر، شاید بتوان گفت: اولین چیزی که

ما، از گزینش و انتخاب افکار مختلف و نسبی‌نگری و تردید، نسبت به پذیرش اندیشه‌ها، می‌توانیم بفهمیم، این است که اسلام، به نوعی انضباط و ضابطه‌مندی در به‌ثمر رسیدن افکار، معتقد است. بنابراین، اولین قدمی که در جستجوی نظر اسلام، در مورد آزادی اندیشه می‌توان برداشت، توجّه به این نکته است که مکتب وحی، به پیروان خود، برای رسیدن به مطلوب، پیشنهاد می‌کند که افکار خود را تحت ضابطه خاصی درآورند تا به مطلوب و مقصود خویش دست یابند. می‌گوید: اگر طالب هدایت و پیدا کردن حقیقت هستید باید اندیشه خود را تحت قانون و قاعده درستی قرار دهید نه اینکه با گسیختن افکار خود در هرکوی و برزنی موجبات سقوط و انحراف خود از مسیر رسیدن به حقیقت را فراهم آورید.

مطلبی که توجّه بدان، در اینجا لازم می‌نماید، این است که آیا این انضباط در فکر، ممکن است به مخدوش ساختن آزادی آن منجر شود؟ به بیان دیگر آیا نفس انضباط، نوعی منحصر کردن آزادی فکر است یا نه؟

در جواب، می‌توان گفت که انضباط در فکر، از لوازم ذاتی آن به‌شمار می‌آید؛ بطوری که جدایی آن از اصل اندیشه، موجب اضمحلال و فروپاشی آن می‌گردد. هیچ فکری در عالم نیست که بدون داشتن مقدماتی درست و روشی مطلوب، به نتیجه برسد، حتی، نارواترین افکار، از این مطلب مستثنا نیستند و هرکسی که می‌خواهد به اهداف نامطلوبی دست یابد نیز، باید انضباط بیشتری داشته باشد. بنابراین، آزادی فکر، به معنای شکستن انضباط و قانون در فکر نیست و آزاداندیش‌ترین افراد نیز، نمی‌توانند فکر را به معنای رهایی از هر نظم و قانونی، تصوّر نمایند. پس، می‌توان گفت: اصل ضابطه‌مندی فکر، که در مکتب، بدان اشاره شده است، منافاتی با آزادی اندیشه ندارد و حتی مخالفین دین و مذهب و هر فرد صاحب‌خردی، بدان اعتراف دارد:

دیدرو پیشاهنگ جنبش روشنفکری بعد از آنکه ایمان را نوعی بردگی و عاطفه  
میهم بیان نموده و آزادی از آنها را لازم می‌داند می‌گوید انسان عصر نو می‌باید از

هرگونه کمک از سوی آسمان چشم بپوشد او خود می‌باید راه خویشتن را به سوی حقیقت بیاید و تنها زمانی می‌تواند حقیقت را بدست آورد که آن را با تلاش خود یافته و استوار کرده باشد.<sup>۱</sup>

از کلماتی مانند «پیدا کردن راه بسوی حقیقت» و یا «تلاش برای استمرار نمودن» و... براحتی می‌توان فهمید که نگرانی دیدرو، از مخدوش شدن آزادیِ اندیشه، داشتن انضباط نیست. او نمی‌گوید: ای انسانها! در فکرهای خود، به هر راهی که خواستید بروید و آزادی شما به این است که به دلخواه خود، راههای خود را انتخاب کنید و اگر راه منتخب شما، درست نبود، اشکال ندارد؛ چون شما آزادید. دیدرو نمی‌گوید: به هر جا و هر مقصدی خواستید برسید، هر مطلوبی را بدون هیچ ملاک و معیاری، می‌توانید برگزینید، بلکه می‌گوید: ای انسانها! حقیقت، یکی است و راهی، مختص به خود دارد که بدون پیمودن آن، رسیدن به مقصد، ممکن نیست. او به خوبی، درک کرده است که باید، برای وصول به حقیقت، راهی درست را در پیش بگیریم و در به دست آوردن آن، باید تلاشی مستمر اختیار کنیم. همه این مسائل، از نکات برجسته‌ای است که مشترکات ما با دیدرو را به اثبات می‌رساند و همگی نشان دهنده لزوم انضباط در فکر و عدم منافات آن با آزادیِ اندیشه می‌باشد. اما آنچه دیدرو، در کنار قبول این مسائل، بدان اشاره می‌کند این است که انسانها، باید در یافتن راه، هدف و انضباط، خود اقدام کنند و از مذهب، کمک نگیرند و این امر، نکته‌ای دیگر است که در آینده بدان اشاره خواهیم نمود.

### ضابطه افکار

بعد از آنکه فهمیدیم اصل ضابطه‌مندی، یک امر عقلانی است و حتی اندیشمندان غربی، نسبت به آن، اذعان داشته و دارند، باید به دنبال آن باشیم که اسلام، چه

۱. ارنست کاسیرر، فلسفه روشنگری، ترجمه یدالله موقن، ص ۲۱۲

ضابطه‌ای را برای اندیشمندان و افکار صائب برگزیده است. قبل از پرداختن به اصل مطلب، توجه به نکته‌ای، لازم و ضروری به نظر می‌رسد:

نکته، پاسخ به این سؤال است که شما، از فکریایی سخن گفتید که در اثر واجدیت یک سری ویژگیها، مورد تأیید قرار گرفته‌اند؛ حال آیا نمی‌توان گفت که این معیارها و ملاکها، همان ضوابط و چهارچوبهایی است که اسلام، آنها را به عنوان راهکارهای دستیابی به افکار صحیح، برگزیده است؟ به عبارت دیگر، شما می‌گویید، فکر درست، دارای این ویژگیها می‌باشد؛ چه اشکالی دارد که در هنگام تفکر، این ویژگیها را مد نظر قرار دهیم تا فکرمان از انحرافات و کژیها بازماند؟

در جواب، باید گفت: هرچند که ما، از مد نظر قرار دادن این ویژگیها، بی‌نیاز نیستیم، اما می‌توان گفت که بین معیارهای فکری مؤید - که قبلاً در مورد آنها سخن گفتیم - و ضوابط افکار، تفاوت‌های اساسی وجود دارد که باید توجه لازم را بدانها مبذول داشت. از جمله این تفاوتها، این است که در فکری مورد تأیید، محل قضاوت، نقطه پایان اندیشه‌هاست؛ یعنی، صبر می‌کنیم فکر به نتیجه برسد، بعد می‌گوییم: این فکر درست است و رمز موفقیت آن نیز اینهاست. اما، در مورد تعیین ضابطه، محل بررسی و نظردهی، نقطه آغاز آن است. اینجا است که ممکن است توصیه‌ها و نظرها، در نقطه پایان و شروع، کمی با هم فرق داشته باشد. به عبارت واضحتر، در اسلام، باید، به دنبال این باشیم که به یک فردی که هنوز به هیچ چیزی ایمان و اعتقاد ندارد، چه توصیه‌ای شده است؟ و این دین آسمانی، به مبتدیان، چه راهکارهایی برای رسیدن به افکار صحیح، پیشنهاد می‌کند؟ این راهکارها، همان چیزی است که ما آن را «ضابطه» می‌نامیم؛ یعنی، چهارچوب درستی که در پی آن، افراد، اگرچه واجد پیش شرطهایی مانند ایمان و اعتقاد نباشند، به اندیشه‌های درست، دست می‌یابند. مسلماً، این چهارچوب، گرچه زیرمجموعه فکری مؤید می‌باشد و حتماً از همه ویژگیهای تأیید شده در فکری

مذکور خالی نیست، اما باز، مقوله آن با مقوله معیارها، تفاوت اساسی دارد و دارای محلّهای متفاوت می‌باشد. البته به نظر می‌رسد، مطالب گفته شده، کمی غامض و مبهم است که امیدوارم با ارائه توضیحات بیشتر در بخشهای بعدی، مطلب، روشنتر گردد.

با توجه به مطلب فوق، بار دیگر فکرهاى مؤیّد و معیارهای آن را از نظر می‌گذرانیم. باشد که بتوان، ضابطه مذکور را که قابل ارائه به تمامی افراد بشر می‌باشد و از اضافات بازدارنده، عاری است را در آنها بیابیم.

#### الف) شخص و ضابطه

اگر از اصل و محتوای فکر که از بحث ما خارج است بگذریم، اولین امری که موجب تأیید فکر می‌شد، شخصیت بود. در بسیاری از مواقع، اشخاصی مثل حضرات معصومین علیهم‌السلام و یا مؤمنین واقعی، مانند اباذر غفاری، هشام و... امر به فکر کردن می‌شوند و افکارشان، مدح می‌گردد، از این مسأله نتیجه گرفتیم که طیب نفس و طهارت باطنی اشخاص، می‌تواند معلول تراوشهای پسندیده فکری باشد. آیا می‌توان، همین مسأله را به (ضابطه افکار) که اسلام، درصدد بیان آن است، مطرح کنیم و بگوییم: اسلام برای اینکه انسانها، دارای افکار و اندیشه صائبی باشند، آنها را به پاکي نفس، دعوت می‌نماید؟

به دو دلیل، نمی‌توانیم به این پرسش، پاسخ مثبت دهیم: ۱. آنچه مبرهن است، طهارت باطن در رسیدن به مرحله و مقام مؤمنین واقعی، خود، فکر و اندیشه‌ای درست را می‌طلبد که اشخاص، ابتدا، به واسطه آن افکار، اصل مطلوبیت طیب نفس را بپذیرند و سپس، با یاری گرفتن از این موهبت الهی، به پاکي و طهارت، دست یابند. بنابراین، به سبب تأخر رتبه این عنوان از فکر اولی، نمی‌توان آن را یک ضابطه کلی که به وسیله آن، به هدایت افکار بشر نائل شد، به‌شمار آورد.

۲. از طرف دیگر، طهارت روح، یک امر خارج از نفس فکر بوده، ملازمه این دو،

نمی تواند یک ملازمه ذاتی باشد. چه بسا افرادی بسیار متدین و با سابقه دین زیاد که به انحرافات بزرگی دچار شدند و چه بسا افرادی که یک عمر، در انحراف بودند و با یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای، راه خود را به سوی حقیقت یافتند. بنابراین، گرچه افکار بسیاری از افراد برجسته، مورد تأیید الهی قرار گرفته است، اما چنین تکریم و تمجیدی، گویا، برای رعایت ضوابط اصلی است که آن اشخاص، به آن پایبند هستند و البته، ممکن است به دلایل مختلف، این پایبندی را از دست بدهند. به سبب همین امر است که اصالت بخشی به افراد و افکار مختلف آنها در مورد غیر معصومین، یک امر قابل قبول در اسلام نیست.

#### ب) مقصد و ضابطه

در قسمتی دیگر، به این اشاره شد که بسیاری از فکرها، برای اینکه به مقصد درستی رسیدند و به هدف ارجمندی دست یافتند، تحت عنایت و توجه قرار گرفتند و قسمتی از مدح و تکریمهایی که در متون مذهبی آمده است، متوجه افکار روشن اندیشانی می‌گردد که در تلاشهای خود، به نتایج سودمندی دست یافتند و بدین وسیله، موجبات اجر و پاداش خود را فراهم آوردند.

اما سؤال اینجاست که با توجه به چنین تأیید و تکریمی، می‌توان برای اندیشمندان عالم، چنین توصیه‌ای کرد: برای اینکه متفکران و صاحب نظران، در تلاشهای فکری خود، مرتکب اشتباه نشوند، باید هدف را به آنها شناساند و مقصد را برای آنان تعیین نمود!

آن‌طور که از سخنان نویسنده محترم کتاب *فلسفه حقوق بشر* برمی‌آید، ایشان، یکی از قائلین به این قول می‌باشند، بطوری که در کتاب مذکور، در تبیین آیه «...فبشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ...»<sup>۱</sup> که ما نیز در مقاله اول، بدان اشاره نمودیم و شهید مطهری نیز آن را از مصادیق بارز اهتمام اسلام به آزادی اندیشه

می‌دانند<sup>۱</sup>، می‌فرمایند:

گر چه قرآن انسانها را تشویق می‌کند که سخنان گوناگون را بشنوند و سخن بهتر را برگزینند اما در همین حال سخن بهتر را معرفی می‌کند<sup>۲</sup> و دست انسانها را در تعیین و تشخیص آن باز نمی‌گذارند. به دیگر بیان ضمن ارائه قیاس کلی «آزادی در انتخاب سخن بهتر» صغرای این قیاس یعنی «ماهیت سخن بهتر نیز تبیین شده است»<sup>۳</sup>.

از سخنان ایشان، برمی‌آید که اسلام، برای هدایت افکار بشر، هدف و مقصد آن را تعیین می‌کند و می‌گوید: تو، عملیات فکری خود را باید به آن جایی که من می‌پسندم و صلاح تو هم در آن است، مختوم نمایی و در تعیین هدف، هیچ‌گونه دخالتی نداری و به قول استاد، دستت برای تشخیص، باز نیست. با طرح سؤالاتی در این زمینه، شاید بتوان اشکالات و نارساییهای این نظریه را در ذهن مخاطب محترم، جلوه‌گر نمود:

۱. بنا بر گفته ایشان، آیه هفدهم سوره زمر، مبین آزادی اندیشه و اصل مشترک تفکر اسلامی و الحادی است<sup>۴</sup>. این آیه به صراحت به ما می‌آموزد که با عقل و فکر، به دنبال بهترین اندیشه و سخن، گام نهمیم. آیا ممکن است آیه‌ای دیگر، طوری به تبیین این آیه پردازد که «دست انسانها نسبت به انتخاب سخن بهتر بسته شود»؟ به عبارت دیگر، آیه‌ای، کاملاً دست انسان را برای تعیین سخن بهتر، باز بگذارد و آیه‌ای دیگر، هیچ نقشی از انسان را در تعیین و تشخیص اقوال، برای او باقی نگذارد و اسم این نوع تغییر معنی را «تبیین و بیانگری» نیز بنامیم؟
۲. آیا صرف اینکه قرآن، نظر خود را در مورد بهترین گفته‌ها، بیان نمود، دیگر

۱. شهید مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام

۲. منظور ایشان، آیاتی مانند آیه بیست و نهم سوره مبارکه کهف و آیه بیست و سوم سوره مبارکه فصلت

است که در آنها سخن بهتر، معرفی شده است. ۳. جوادی آملی، فلسفه حقوق بشر، ص ۱۹۱

۴. همان، ص ۱۹۲



می‌توانیم این را نوعی تضییق برای عقل و خرد در نظر بگیریم؟ آیا بهتر نیست آیه‌ای که در مقام معرفی بهترین قول برآمده است را مانند بسیاری از آیات دیگر، نوعی ارشاد به حکم عقل، دانست نه محصورکننده اندیشه و فکر؟

۳. در بسیاری از آیات و روایات، نقش تعیین‌کننده عقل و فکر، بسیار مهم و چشمگیر است. در صورت بسته شدن دست انسان در تعیین و تشخیص بهترین افکار و سخنان، تکلیف این همه آیات و روایات، چه می‌شود؟

شهید مطهری، در ادامه سخنان خود، در مورد آیه استماع قول که آن را نشانگر شدت طرفداری اسلام از تعقل می‌داند، در معنی قسمت آخر آیه «أولئك هداهم الله» می‌فرماید:

معنی آیه، استقلال و فکر است که فکر باید حکم یک غریب را برای انسان داشته باشد و انسان هر حرفی را که می‌شنود در این غریب قرار دهد. خوب و بد را بسنجد، ریز و درشت کند و خوبتر آنها را انتخاب و اتباع نماید. «أولئك الذين هداهم الله» قرآن این را با اینکه هدایت عقلی است هدایت الهی می‌داند. اولئك هم أولوا الألباب» اینها هستند به معنی واقعی صاحبان عقل<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد بین سخنان شهید مطهری و گفته‌های مذکور، تفاوتی وجود دارد که شاید حاکی از دو دیدگاه متفاوت از مسأله باشد.

البته، این مطلب، مسلم است که انسانها در اسلام، به داشتن هدفی درست، مکلفند و آیاتی مانند «و من أحسن قولاً ممن دعا إلى الله و عمل صالحاً و قال أتئی من المسلمین»<sup>۲</sup> در همین زمینه وارد شده است. اما، این مطلب را نمی‌توانیم برای افرادی که به دنبال حقیقت هستند و با فکر صائبی که دارند، در راه درست، حتماً به نتیجه می‌رسد، یک امر تحمیل‌کننده و اجباری قلمداد کنیم. اگر ما استفاده‌کنندگان

۱. شهید مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۷۳

۲. فصلت / ۳۳

از فکر و اندیشه را مشمول قول خداوند، مبنی بر هدایت آنها بدانیم، «أولئك هداهم الله» دیگر خدشه دار کردن حق انتخاب آنها، برای چه چیزی می تواند باشد؟ آیا بهتر نیست که این گونه آیات را در مورد کسانی بدانیم که از نیروی فکر، استفاده نکردند و یا نخواستند که استفاده کنند و اسلام در این موارد، نوعی تحمیل را بر آنها روا می دارد؟ مرحوم علامه، در تأیید این سخن، در مورد مخاطبین آیه «و من أحسن قولاً» می فرماید:

این آیه شریفه متصل است به آیه سابق که می فرمود: «و قال الذین كفروا لاتسمعوا لهذا القرآن و ألفوا فيه» برای اینکه کفار همانطور که در مقام دشمنی با قرآن بودند با رسول خدا ﷺ نیز دشمنی می کردند همچنانکه به خاطر دارید در اوایل سوره به آن جناب می گفتند: قلوبنا فی اکنه مما تدعونا الیه ... بنابراین خدای تعالی در آیه شریفه مورد بحث آن جناب را تأیید می کند به اینکه سخن تو یعنی دعوت بهترین سخن است!

مؤلف محترم، این آیه را بیانگر آیه استماع قول دانسته اند، اما به نظر می رسد، آیه ای که در مورد کفار و معاندین نازل شده، نمی تواند بیانگر آیه ای باشد که مخاطبین آن را عباد و افراد برگزیده و اندیشمندی تشکیل می دهد که آیه، در مقام مدح آنهاست.

بنابراین، شاید از سخنان بالا، بتوان نتیجه گرفت که گرچه ممکن است اسلام، برای متعصبین و ملحدین بی فکر، هدف را مشخص نماید و بخواهد با تعیین مقصد و مطلوب اصلی، آنها را مجبور به نجات خویشان نماید و از ظلمات جهالت، رهایی بخشد، اما این مسأله، در مورد آزاداندیشان و کسانی که با فکر و اندیشه، دنبال حقیقت هستند و با وعده حق، صلاح خویش را خواهند یافت، صادق نیست. سخن آخر این که خداوند، به کسانی که آنها را به انتخاب برتر ترغیب می کند،

هیچ‌گاه سخنی را که به نظر او برتر است، تحمیل نخواهد کرد.

### ج) روش و ضابطه

بیاییم برای یافتن توصیه و ضابطه قرآن، در مورد اندیشه، یکبار دیگر، آیاتی که در آن، واژه فکر به کار رفته را از نظر بگذرانیم. با نگاهی اجمالی به آنها، خواهیم دید که در اکثر آنها، در کنار تأکید بر تفکر، یا صراحتاً از کلمه «آیه» یا «آیات» نام برده شده و یا اینکه بطور غیرمستقیم، به آیه مربوط است. برای مثال، چند آیه را ذکر می‌کنیم: «... كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لِمَلِكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»<sup>۱</sup>، «... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»<sup>۲</sup>، «... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»<sup>۳</sup>، «كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»<sup>۴</sup>

در آیات (روم / ۸) و (آل عمران / ۱۹۱) متعلق تفکر، خلقت آسمانها و زمین است که بنابر آیه‌های (بقره / ۱۶۴؛ آل عمران / ۱۹۰؛ یونس / ۶ و...) آنها نیز صراحتاً جزء آیات الهی محسوب شده‌اند.

بدون شک، در همراهی کلمه (آیه)، در اغلب آیاتی که به فکر و اندیشه، توصیه و تأکید شده است، مطلبی نهفته است که شاید راز ضابطه قرآن، در مورد هدایت افکار را برای ما روشن نماید. بد نیست قبل از اظهار نظر، در مورد عدد و معانی و کاربرد کلمه (آیه) در قرآن بیشتر بررسی نماییم:

۱. عدد: کلمه (آیه)، ۸۶ بار به صورت مفرد، یک‌بار به صورت تشبیه و ۲۹۵ بار به صورت جمع و بر روی هم ۳۸۲ بار، در ۵۸ سوره، طی ۳۵۳ آیه در قرآن آورده شده است.<sup>۵</sup>

۲. معنی: منبع اول<sup>۶</sup>: به نظر می‌رسد، معنای اصلی که برای آیه در نظر گرفته شده (علامت و نشانه) است و حتی جمله‌ای از ابوبکر در مورد وجه تسمیه آیه در

۲. رعد / ۳؛ روم / ۲۱؛ جاثیه / ۱۳؛ زمر / ۴۲

۱. بقره / ۲۱۹ و ۲۶۶

۴. یونس / ۲۴

۳. نحل / ۱۱ و ۶۹

۵. محمدباقر محقق، *دائرة الفرائد در فرهنگ قرآن*، ص ۴۱۲

۶. ابن منظور، *لسان العرب*، صص ۶۰-۶۱

قرآن را به این معنی نقل نموده است: «کلمه آیه را از آن رو آیه گفته‌اند که «علامتی» برای اتمام کلام می‌باشد.»

منبع دوم<sup>۱</sup>: در این مرجع، گرچه در کنار معنای «نشانه و علامت»، معانی دیگری مانند: شخص و کالبد مردم، عبرت، ساختمان و بنا برای آیه ذکر شده، اما در بخشی که به ترجمه آیاتی که در مورد تفکر به کار رفته است، پرداخته شده، تمام آیات، به معنای «نشانه» لحاظ شده است.

منبع سوم: در این کتاب، چهار معنی، برای «آیه» ذکر شده است که عبارتند از: فرازهای قرآن، معجزات، دلیل و نشانه خداشناسی و اشیای چشمگیر - مثل بناهای مرتفع - که با کمی تأمل، می‌توان دریافت که معنای مشترک، همان «علامت و نشانه» می‌باشد؛ چرا که حتی در اشیای چشمگیر و مرتفع نیز می‌توان نمودی از علامت و نشانه را که به واسطه آن، از دور دست، قابل رؤیت است، دریافت.

بنابر مطالبی که در مورد معنای «آیه» گفته شد، اگر اصل اشتراک معنوی را در کلمه «آیه» نپذیریم، به احتمال قریب به یقین، در آیاتی که در مورد اندیشه و فکر وارد شده، غیر از معنای «علامت و نشانه»، معنای مناسب دیگری، نمی‌توان یافت. با توجه به معنای «آیه» و اهمیت زیادی که قرآن به این کلمه، در بخشهای مختلف خود داشته و بارها از ارزش آنها برای هدایت و نجات انسانها یاد کرده است و با عنایت به این که غالباً وقتی به تفکر، اشاره‌ای شده، در کنار آن، واژه «آیه» نیز استعمال شده است و همچنین، با ذکر این نکته که دو احتمال پیش برای تعیین ضابطه و توصیه الهی برای چگونگی استفاده از نعمت اندیشه و فکر، غیر مناسب می‌نماید، می‌توان تا اندازه‌ای، به این نکته رسید که سفارشی که اسلام به انسانهای آزاداندیش عالم دارد این است که: ای صاحبان خرد و اندیشه! افکار خویش را در راه درست و شیوه پسندیده به کار برید. به عبارت دیگر، می‌توان گفت: اسلام در کنار

توجه به آزادی فکر و حریت تأملات و ژرف‌نگری انسانها به امور مختلف، آنها را به راههای ثمربخش و درست اندیشیدن نیز توصیه می‌کند، تا با قرار دادن افکار در مسیری شایسته و درست، این استعداد فطری خود را ضایع نکرده و موجبات انحراف خود را فراهم نیاورند.

این مکتب الهی، مانند استادی حکیم عمل کرده است که به شاگردان با استعداد، اما کم‌تجربه خود، راههای پژوهش و تحقیق و یافتن حقایق تازه را می‌آموزد تا علاوه بر اینکه استعدادهای نهفته آنها را شکوفا نماید، به تلاشهای حق‌جویانه آنها نیز کمک کند. بطوری‌که هم به اذهان خلاق آنها در کشف حقیقتها، ارج می‌نهد و جلوگیر آنها نیست و هم دلسوزانه، به هدایت کنکاشهای فکری آنها می‌پردازد و راههای بهتر رسیدن به مطلوب حقیقی آنها را می‌نماید. مکتب اسلام، دینی است که در تمام تعالیم خود، حکمی بر علیه هیچ خواسته و استعداد درونی بشر نداده است و علاوه بر آنکه پیام‌آور آزادی واقعی، برای افکار بشر است، خود را موظف می‌داند که به مخاطبین خود، راههای انتخاب بهتر و برتر را معرفی نماید و بدین وسیله، از معبر آزادی و آزادگی، به وارستگی و پیراستگی برساند.

همانطور که گفته شد، راه و روش صحیح، فصل مشترک دیگر افکاری است که مورد تأیید الهی قرار گرفته است. قرآن، با تأکید فکر در کنار آیه و با هدایت افکار به سوی بستر مناسب، می‌تواند انسان را به تمامی افکاری که تحت عنایت و توجه حق قرار گرفته، رهنمون گردد و به وسیله روشمندی و واجدیت ضابطه، انسانها را به استفاده هرچه بهتر و ثمربخش‌تر اندیشه، راهنمایی نماید.

سخن آخر آن‌که مکتب وحی با تعیین و نشانگری راههای رسیدن به حقیقت، کوچکترین خدشه‌ای به آزادی مطلق افکار و انتخابگری اندیشه‌ها وارد نساخت و به این خواسته فطری بشر، احترام گذاشت و به این وسیله، مخالفت خود را با سنت غلط کلیسا، مبنی بر به راه انداختن دادگاههای تفتیش عقاید و محاکمه افراد، به دلیل انتخاب بهترین افکار، اعلام نمود؛ اما باز بدین وسیله، با لجام‌گسیختگی در مبانی

فکری و آلوده و منحرف شدن اندیشه‌ها، موافقت نکرد و با تعیین راه، اشتباه بزرگ متجددمآب‌هایی را که افکار بشر را به سوی شهوات حیوانی و سقوط و ابتذال شخصیت انسان سوق می‌دهند و موجبات ضلالت و گمراهی خود و دیگران را فراهم می‌آورند، رد کرد.

